

از مبانی نظری تا نظریه‌های مدیریت دانش: بسط مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از تئوری دانش^۱

حسنعلی نعمتی شمس‌آباد^۱

چکیده

مسئله این تحقیق تبیین چگونگی تأثیرپذیری نظریه‌های مدیریت دانش از مبانی نظری مدیریت دانش و ترسیم خط‌سیر این تأثیرپذیری است. هدف اولیه از طرح مسئله، ارائه یک مدل مفهومی جامع از تأثیرهای مبانی نظری بر نظریه‌ها و بیان روابطی است که خط‌سیر این تأثیرها را نشان دهد. هدف غایی، ایجاد زمینه برای طرح مسئله بازسازی رشته مدیریت دانش موجود در علم مدرن و تمدن غرب، و بازخوانی آن براساس مبانی رقیب از جمله مبانی دینی و تمدن دینی، و فراهم آوردن زمینه تدوین نظریه جدید درباره مدیریت دانش براساس مبانی دینی است. این نظریه جدید در مقاله‌های آتی با عنوان «نظریه مدیریت دانش دین‌بنیان» ارائه خواهد شد. مرور ادبیات نشان می‌دهد پژوهش‌های بسیار اندکی در این زمینه‌ها انجام شده و به تحقیقات بیشتری نیاز است. برای حل مسئله و رسیدن به هدف، مدل مفهومی اولیه تأثیرپذیری مدیریت دانش از نظریه دانش (معرفت‌شناسی) بسط داده شد. برای این منظور، ادبیات مرتبط با مبانی نظری مدیریت دانش موجود در علم مدرن مرور شد و در قالب یک مدل مفهومی اولیه ارائه گردید. مبانی به دو دسته مبانی معرفتی و غیرمعرفتی طبقه‌بندی و مبانی نظری به سه لایه اصلی مبانی نظری دور، میانی و نزدیک طبقه‌بندی شد. مبانی فلسفی به‌عنوان مبانی نظری دور، مبانی پارادایمی علوم انسانی، برخی علوم و نظریه‌های این علوم به‌عنوان مبانی نظری میانی و پارادایم‌های درونی مدیریت دانش و حوزه‌های مرتبط، به‌عنوان مبانی نظری نزدیک شناسایی شدند. در نهایت روابط بین مؤلفه‌های فوق با نظریه‌های مدیریت دانش کشف شد و در قالب یک مدل مفهومی چارچوب‌بندی شده ارائه گردید. این مدل چگونگی تأثیرگذاری مبانی مدیریت دانش بر نظریه‌های آن را تبیین می‌کند و می‌توان از آن برای بازسازی نظریه‌های موجود و تدوین نظریه‌های جدید استفاده کرد.

واژگان کلیدی: مدیریت دانش، نظریه‌پردازی، مبانی نظری، مدل مفهومی، مدیریت دانش دین‌بنیان

۱. مستخرج از طرح پژوهشی «تبیین مبانی نظری مدیریت دانش برگرفته از قرآن حکیم و مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)». دکترای مدیریت سیستم‌های اطلاعات، دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت، گروه مدیریت فناوری اطلاعات

Email: nemati@ut.ac.ir

با تشکر از همکاری آقای دکتر ابوالفضل گائینی عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه Email: Rahimigaini@yahoo.com تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۲/۳

مقدمه

هدف نخست این مقاله ارائه یک مدل مفهومی است که شیوه اثرگذاری مبانی نظری و مفروضات اولیه درباره جهان هستی و برخی از عناصر و مؤلفه‌های کلیدی آن را بر نظریه‌های مدیریت دانش نشان دهد. مسئله این است که نظریه‌های مدیریت دانش تحت تأثیر چه عناصر و مؤلفه‌هایی قرار می‌گیرند. این مسئله ماهیتی نظری دارد و یک مسئله بنیادی محسوب می‌شود. برای حل این مسئله ابتدا هدف از کلمات کلیدی این تحقیق شامل مبانی نظری مدیریت دانش، نظریه و مدیریت دانش بیان و سپس کارهایی که در این زمینه انجام شده است، مرور می‌شود، آنگاه مؤلفه‌ها و عناصر مؤثر و روابط بین آنها استخراج می‌گردد و در قالب یک مدل مفهومی ارائه می‌شود. این مقاله در واقع مکمل مقاله پیشین نویسندگان است که در آن مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی ارائه گردید (نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی و مانیان، ۱۳۹۳ الف). مبانی معرفت‌شناسی یکی از مؤلفه‌های اساسی است که بر نظریه‌های مدیریت دانش تأثیرگذار است (Van Gigch & Pipino, 1986) اما مؤلفه‌های دیگری همچون مبانی جهان‌بینی و یا هستی‌شناسی و مبانی انسان‌شناسی نیز وجود دارند که یا به شکل مستقیم یا غیرمستقیم بر نظریه‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارند (Aarons, 2004).

مدل ارائه شده در این پژوهش، مسیر تحقق و هدف نهایی آن را روشن می‌کند. هدف نهایی، ایجاد زمینه برای طرح مسئله بازسازی رشته مدیریت دانش موجود در علم مدرن و تمدن غرب، و بازخوانی آن براساس مبانی رقیب از جمله مبانی دینی و تمدن دینی، و فراهم آوردن زمینه تدوین نظریه جدید در مورد مدیریت دانش براساس مبانی دینی است. این نظریه جدید در مقاله‌های آینده با عنوان «نظریه مدیریت دانش دین‌بنیان» ارائه خواهد شد.

معرفی اصطلاحات اصلی و کلمات کلیدی تحقیق

- «مدیریت دانش»: مقصود از مدیریت دانش در این تحقیق هم قلمرو علم و هم عرصه عمل مدیریت دانش است. به عبارت دیگر مقصود از مدیریت دانش، هم نظریه‌های مدیریت دانش است و هم آنچه در عرصه اقدامات عملی مدیریتی دانش در سازمان‌ها و جامعه انجام می‌شود. طبیعی است که مدیریت دانش اثربخش، مدیریت دانشی است که به علم و عمل به صورت توأمان توجه دارد. در حال حاضر قلمرو مطالعات مدیریت دانش به‌عنوان یک رشته علمی در دانشگاه‌ها وجود دارد و گستره کارکرد مدیریت دانش در حال تبدیل شدن به یک فعالیت تخصصی و حرفه‌ای است؛
- «مبانی نظری»: مقصود از این عبارت در تحقیق حاضر گزاره‌های مفروضی است که در

خارج از بدنه یک رشته علمی، برای مثال مدیریت دانش قرار دارند؛ اما بر این رشته اثر می‌گذارند. این گزاره‌ها از نظر نوع بسیار متنوع‌اند و حتی ممکن است به صورت ناآگاهانه بر نظریه‌هایی که در این قلمرو وجود دارد اثر بگذارند. گاهی ممکن است یک نظریه پرداز نسبت به این مفروضات آگاهی نداشته و نظریه او به گونه‌ای ناخودآگاه تأثیرپذیر از این مفروضات باشد. آگاهی از این مفروضات به نظریه پرداز کمک می‌کند تا با چشم باز نظریه‌های خود را تدوین و از تأثیر برخی از مفروضاتی که قبول ندارد در نظریه جلوگیری کند. براساس نظر رشاد (رشاد، ۱۳۸۷)، مبانی نظری دست‌کم به دو لایه طبقه‌بندی می‌شوند: لایه مبانی بعیده (دور)، لایه مبانی قریبه (نزدیک). این تحقیق مبانی نظری مدیریت دانش را در سه لایه مبانی نظری دور، مبانی نظری متوسط (میانه) و مبانی نظری نزدیک طبقه‌بندی و بررسی خواهد کرد؛

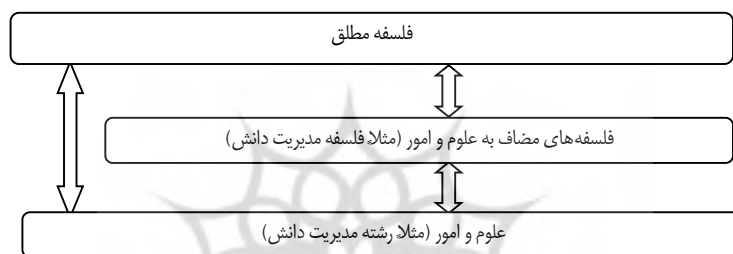
- «نظریه»: نظریه در تحقیقات مختلف ممکن است کارایی متفاوتی داشته باشد. مقصود از «نظریه» در این تحقیق مجموعه‌ای منسجم از گزاره‌های یک رشته علمی مانند «مدیریت دانش» است که در پاسخ به پرسشی معین یا برای حل مسئله‌ای مشخص در آن رشته علمی بیان می‌شود. هر نظریه مشتمل بر عناصر و مؤلفه‌های مفهومی مشخصی است که در قلب قضایا یا گزاره‌هایی، رابطه بین این عناصر و مؤلفه‌ها در جهت حل مسئله آن نظریه بیان می‌شود. برای نظریه‌ها می‌توان سلسله مراتبی بر حسب درجه انتزاع آنها از واقعیت در نظر گرفت. به عنوان نمونه یک نظریه کلان مستقر در علوم مولدی مانند علوم اجتماعی ممکن است مبنای نظری برخی از نظریات مستقر در علوم کاربردی مانند علم مدیریت باشد.

پیشینه تحقیق و مبانی نظری آن

موضوع این تحقیق که در پی یافتن رابطه بین مبانی نظری و نظریه‌های مدیریت دانش است را می‌توان به موضوع کلی‌تری با عنوان رابطه علم و فلسفه ارجاع داد. چراکه نظریه‌های هر علم در بدنه آن قرار دارند و هر علمی برای اثبات موضوع خود به فلسفه نیاز دارد. به این موضوع در ادامه و پس از تقسیم مبانی نظری توجه ویژه‌ای شده است. درباره این موضوع کلی، نظرات متفاوت و مباحث بسیار گسترده‌ای در قالب کتاب، مقاله و سخنرانی منتشر شده است. یکی از شاخه‌های این موضوع کلی، مباحث مطرح شده پیرامون فلسفه علم است که فلسفه‌های مضاف به یک علم یا

امر خاص را نیز شامل می‌شود. برای درک آنچه در فلسفه‌های مضاف به یک علم یا امر خاص مطرح می‌شود، می‌توان به کتاب‌هایی مفصلی که درباره فلسفه فیزیک، فلسفه بیولوژی، فلسفه منطق، فلسفه علم اقتصاد، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه علوم اجتماعی و سایر علوم و امور منتشر شده است، مراجعه کرد.

مرور ادبیات مدیریت دانش نشان می‌دهد که در مورد رابطه مدیریت دانش با فلسفه و همچنین فلسفه مدیریت دانش کارهای مستقل، منسجم و گسترده‌ای انجام نشده و در این موضوع مطالعاتی شکاف و خلأ تحقیق وجود دارد. در شکل ۱ مدلی اولیه از رابطه مدیریت دانش با فلسفه نشان داده شده است.



شکل ۱: رابطه بین فلسفه مطلق، فلسفه‌های مضاف و علوم و امور

همان‌گونه که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، فلسفه مضاف به علم و امر مدیریت دانش در بیرون از این رشته قرار دارد و بسیاری از مسائل بنیادی فلسفی از این راه به بدنه علم و امر مدیریت دانش وارد می‌شود. با توجه به خلأ تحقیقاتی در این زمینه‌ها و به‌عنوان یک پیشنهاد برای پرکردن این شکاف، تدوین فلسفه مدیریت دانش یک ضرورت است. فلسفه مدیریت دانش که نوعی فلسفه مضاف است را می‌توان در دو محور تدوین کرد: فلسفه رشته علمی یا علم مدیریت دانش که یک فلسفه مضاف به علم است و به صورت برون‌نگر، با روش عقلی و با رویکردی تحلیلی-انتقادی رشته علمی مدیریت دانش را به عنوان یک کل بررسی می‌کند؛ و فلسفه امر مدیریت دانش که به صورت بیرونی به عرصه اعمال و فعالیت‌های مدیریت دانشی نظر می‌کند و با رویکردی تحلیلی-انتقادی و با روشی عقلی کلیت این عرصه را تحلیل می‌کند. این نوع بررسی‌ها به اصلاح و پربارتر شدن عرصه علم و عمل مدیریت دانش منجر می‌شود.

1. Philosophy of Physics, Philosophy of Biology, Philosophy of Logic, Philosophy of Economics, Philosophy of Education, Philosophy of the Social Sciences

۲. اصطلاح فلسفه مضاف در مقابل فلسفه مطلق به کار می‌رود. فلسفه مضاف، مباحثی که در فلسفه مطلق مطرح می‌شود مانند مبانی هستی‌شناسی و جهان‌بینی را به یک علم یا امر خاص منتقل می‌کند.

محورهای ده‌گانه‌ای که در فلسفه مضاف رشته مدیریت دانش می‌توان به آنها پرداخت عبارت‌اند از: ۱. شناسایی ماهیت رشته مدیریت دانش و چیستی آن؛ ۲. هندسه، قلمرو، ساختار علم مدیریت دانش و بیان مهم‌ترین مسائل آن؛ ۳. شناخت معنای مفاهیم کلیدی رشته علمی مدیریت دانش؛ ۴. روش‌شناسی و کشف رویکردها و رهیافت‌های رشته علمی مدیریت دانش؛ ۵. مباحث معرفت‌شناختی رشته علمی مدیریت دانش مانند چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها؛ ۶. پیش‌فرض‌ها و مبادی علمی و غیرعلمی رشته مدیریت دانش؛ ۷. غایت، کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی رشته مدیریت دانش؛ ۸. مطالعه و مقایسه گرایش‌های مختلف رشته مدیریت دانش؛ ۹. نسبت و مناسبات رشته مدیریت دانش با سایر علوم و رشته‌های مرتبط؛ ۱۰. کشف بایدها و نبایدهای رشته مدیریت دانش. این محورها با الهام از مقاله فلسفه اسلامی که در جلد اول کتاب فلسفه‌های مضاف آمده است (خسروپناه، ۱۳۹۰ الف) با تغییراتی برای فلسفه مضاف مدیریت دانش اقتباس شده است.

پیرامون فلسفه برخی از علوم و امور مرتبط با مدیریت دانش همچون فلسفه اطلاعات (Adriaans & Benthem, 2008)، فلسفه رایانش و اطلاعات (Floridi, 2004)، فلسفه تکنولوژی و علوم مهندسی (Meijers, 2009)، فلسفه سیستم‌های پیچیده (Hooker, 2011) و فلسفه و سازمان (Jones & Bos, 2007)، کارهای انجام شده است که می‌توان از آنها برای تدوین فلسفه مدیریت دانش بر مبنای فلسفه علم در تمدن غرب استفاده کرد.

در زمینه فلسفه دانش (معرفت) نیز کارهای فراوانی انجام شده که برخی از موضوعات مطرح در این فلسفه در قلمرو مدیریت دانش قابل استفاده می‌باشد. موضوعات و مباحثی که در زمینه فلسفه دانش مطرح می‌شود با مباحث معرفت‌شناسی یا نظریه دانش وجه اشتراک فراوانی دارد. هرچند عده‌ای فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی را بخشی از فلسفه‌های مضاف می‌دانند؛ اما معرفت‌شناسی خود یکی از محورهای مهم فلسفه است و با توجه به مختلف بودن نیازمندی‌ها از جهتی فلسفه محتاج معرفت‌شناسی و از جهتی معرفت‌شناسی به فلسفه نیاز دارد. «معرفت‌شناسی در مقام «اثبات» بعد از بسیاری از مسائل عقلی قرارداد، زیرا دارای مقدمات فراوانی است که بدون آن به دست آوردن مسئله شناخت مشکل خواهد بود، ولی از نظر «ثبوت» بر همه آنها مقدم است؛ زیرا تا نظریه معرفت حل و مقدار نیل بشر به شناخت خود و خارج از خود تبیین نشود، هرگز بیان مسائل فلسفی، کلامی و... سودی ندارد. کسی که در این پندار به سر می‌برد که جهان به طور مطلق قابل شناخت نیست یا کسی که در این وهم متحیر است که شناخت هیچ چیز غیرتجربی میسر

1. Philosophy of Computing

2. Philosophy of Knowledge

3. Epistemology or Theory of Knowledge

نیست، ارائه مسائل عقلی، که مسبوق به پذیرش اصل شناخت است، برای او نفعی ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۱).

معرفت‌شناسی از راه هستی‌شناسی معرفت از هستی‌شناسی تغذیه می‌کند. «هستی‌شناسی معرفت عبارت است از شاخه‌ای از معرفت که به پرسش‌های پیرامون وجود و ماهیت معرفت می‌پردازد» (خسروپناه، ۱۳۹۰ ب). ابتدا باید اصل وجود علم اثبات و پذیرفته شود تا در معرفت‌شناسی از آن گفتگو شود، لذا این حیث معرفت‌شناسی محتاج فلسفه است. در آموزش فلسفه موضوع برعکس است. یعنی آموزش معرفت‌شناسی مقدم بر آموزش فلسفه است. در فلسفه معرفت علاوه بر طرح مسائل معرفت‌شناسی، مباحث هستی‌شناسی معرفت نیز مطرح می‌شود.

معرفت‌شناسی با فلسفه‌های مضاف و همچنین برخی از علوم مضاف نیز در ارتباط است. منظور از علوم مضاف علمی مانند جامعه‌شناسی معرفت است که در آن موضوعی از دیدگاه یک علم شناخته می‌شود. «جامعه‌شناسی معرفت دغدغه شناخت عوامل اجتماعی معرفت را دارد» (خسروپناه، ۱۳۹۰ ب). ادبیات جامعه‌شناسی معرفت در بردارنده تحلیل‌های فلسفی-جامعه‌شناختی و گاه فقط جامعه‌شناختی از رابطه متقابل «کنش و ساخت اجتماعی» و انواع معرفت‌های بشری است و به تعبیری دیگر توصیف جامعه‌شناسی معرفت به «فهم و تبیین جامعه‌شناختی تعین اجتماعی معرفت» است (داوری، اژدری‌زاده و کافی، ۱۳۹۰، ص ۱۵-۱۶).

از نظر آرونز که در مقاله خود رابطه بین فلسفه و مدیریت دانش را بررسی کرده است، جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی اجتماعی دو رشته از رشته‌هایی هستند که می‌توان از آنها برای شناخت لایه‌های نظری زیرین مدیریت دانش استفاده کرد (Aarons, 2004). مقصود از لایه‌های نظری زیرین مدیریت دانش همان مبانی نظری و یا مفروضاتی است که در خارج از رشته مدیریت دانش قرار دارد. در دیدگاه‌های آرونز معرفت‌شناسی اجتماعی به سنت فلسفه تحلیلی غرب منسوب شده و جامعه‌شناسی معرفت به سنت فلسفه قاره‌ای غرب انتساب گردیده است. این دیدگاه زنجیره اتصال فلسفه و مدیریت دانش را تا حدودی کامل می‌کند. رشته معرفت‌شناسی اجتماعی در حقیقت بسیار نزدیک به رویکردهای فلسفه علم است و افرادی مانند کیچر، لانگینو، سولومن، گلدمن و ترنر، در این زمینه کار کرده‌اند. «زیباکلام معتقد است بین «جامعه‌شناسی معرفت» و «معرفت‌شناسی اجتماعی» تفاوت‌های ماهوی و بنیانی مشخص و بارزی وجود ندارد و هر دو هدف و رسالت واحدی دارند، اما اولی بر آن است که معرفت را جامعه‌شناسی کند، یعنی

1. Action and Social Construction

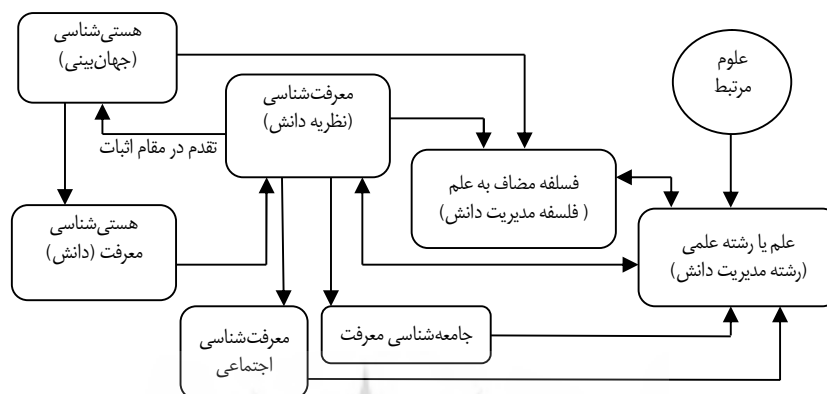
2. Kitcher (2001), Longino (2001), Solomon (2001), Goldman (1999) and Turner (1994, 2002).

نشان دهد که چگونه انواع معرفت یا دعاوی معرفتی^۱ به نحوی مرتبط با، یا تغذیه شده از، یا متأثر از، یا تقویم و تعیین شده توسط جامعه‌ای است که در آن روئیده و طرح شده است... اما معرفت‌شناسی اجتماعی، به تعبیری عضوی از حوزه معرفت‌شناسی است، با این تفاوت که در حالی که معرفت‌شناسی عمومی، به نحو پیشینی و انتزاعی یا فلسفی به موضوعاتی از قبیل امکان معرفت، چگونگی حصول معرفت، موازین معرفت، و توجیه‌پذیری دعاوی معرفتی می‌پردازد، معرفت‌شناسی اجتماعی در پی برقرارکردن نوعی رابط میان معرفت - همان دعاوی معرفتی - و جامعه است» (زیباکلام، ۱۳۸۴، ص ۳-۴).

توجه به این نکته نیز مهم است که علم یا رشته علمی مدیریت دانش را از جهاتی می‌توان یک علم مضاف محسوب کرد. چراکه اگر ترکیب مدیریت و دانش را ترکیب اضافی یا مضاف و مضاف‌الیه بدانیم، در مدیریت دانش، دانش مضاف‌الیه مدیریت قرار می‌گیرد یعنی در رشته مدیریت دانش، دانش موضوع علم مدیریت است و قصد بر این است تا دانش از دیدگاه علم مدیریت بررسی شود و در نهایت دانش مدیریت شود. آنچه در ادبیات رشته مدیریت دانش مشاهده می‌شود این دیدگاه را تقویت می‌کند، یعنی هدف مدیریت دانش، «مدیریت بر دانش» است. دیدگاه دیگری نیز می‌توان مطرح کرد که هدف آن «مدیریت با دانش» است. ترکیب وصفی یا صفت و موصوف مدیریت و دانش، ترکیبی است که این معنا را می‌رساند. در این دیدگاه می‌توان به جای عبارت مدیریت دانش از عبارت «مدیریت دانشی» استفاده کرد. یعنی مدیریتی که براساس دانش شکل گرفته و با استفاده از دانش انجام می‌شود. در دیدگاه اول، دانش محکوم به احکام، گزاره‌ها و نظریه‌های مدیریتی است و در دیدگاه دوم، دانش حاکم بر مدیریت است. در برخی از منابع، مدیریت دانش به‌عنوان یک پارادایم در علم مدیریت مطرح شده است. مدیریت موفق در این دیدگاه، مدیریت کردن با استفاده از دانش و بر مبنای دانش است. افزون بر علم مدیریت، در برخی دیگر از علوم نظیر علم اقتصاد نیز مسئله دانش به‌عنوان یک منبع با ارزش و ثروت‌آفرین معرفی شده است. مدیریت دانش بنیان (مدیریت دانشی)، اقتصاد دانش بنیان (اقتصاد دانشی) و جامعه دانش بنیان (جامعه‌دانشی) اصطلاحاتی است که در علمی مانند مدیریت، اقتصاد و جامعه‌شناسی زیاد استفاده می‌شود. البته افراد مختلف از این عبارات‌ها مقصودهای متفاوتی دارند که برای درک مقصود آنان باید مبانی نظری آنها را بررسی کرد.

با توجه به مباحث یادشده که در قسمت پیشینه تحقیق از برخی صاحب‌نظران بیان شد، می‌توان این مباحث را در قالب مدل مفهومی شکل ۲ خلاصه کرد. این مدل رابطه بین هستی‌شناسی،

هستی‌شناسی معرفت، معرفت‌شناسی، فلسفه مضاف به یک علم، معرفت‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی معرفت و علوم مرتبط با آن علم و... را نشان می‌دهد.



شکل ۲: رابطه بین هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، فلسفه مضاف، جامعه‌شناسی معرفت و یک علم یا رشته علمی

پیشتر اشاره شد که کارهای محدودی پیرامون رابطه فلسفه و مدیریت دانش همچون مقاله آرونز (Aarons, 2004)، انجام شده است؛ اما از کارهای دیگری که در رابطه با مبانی نظری، ساخت تئوری، شناسایی پارادایم‌ها و گفتمان‌ها در قلمرو مطالعات مدیریت دانش انجام شده می‌توان برای شناخت مبانی نظری و تأثیر آنها بر نظریه‌های این قلمرو استفاده کرد. برخی از کارها عبارت‌اند از: مقاله بسکرویل و دولی پویسی درباره مبانی نظری مدیریت دانش (Dulipovici & Baskerville, 2006)، مقاله هازلت و همکاران درباره ساخت تئوری در مدیریت دانش بر مبنای پارادایم‌ها (Gallagher, Hazlett & McAdam, 2005) و کار شولتز و لیدنر (Leidner, & Schultze, 2002) و شولتز و استیبل (Stabell & Schultze, 2004) درباره گفتمان‌های مدیریت دانش. این کارها از غنای بسیار زیادی برخوردار هستند و می‌توان از آنها به‌عنوان مبنایی برای پرکردن شکاف نظری موجود در قلمرو مدیریت دانش استفاده کرد. در ادامه مقاله محتوای اصلی این مقالات بیان و نقد و بررسی می‌شود.

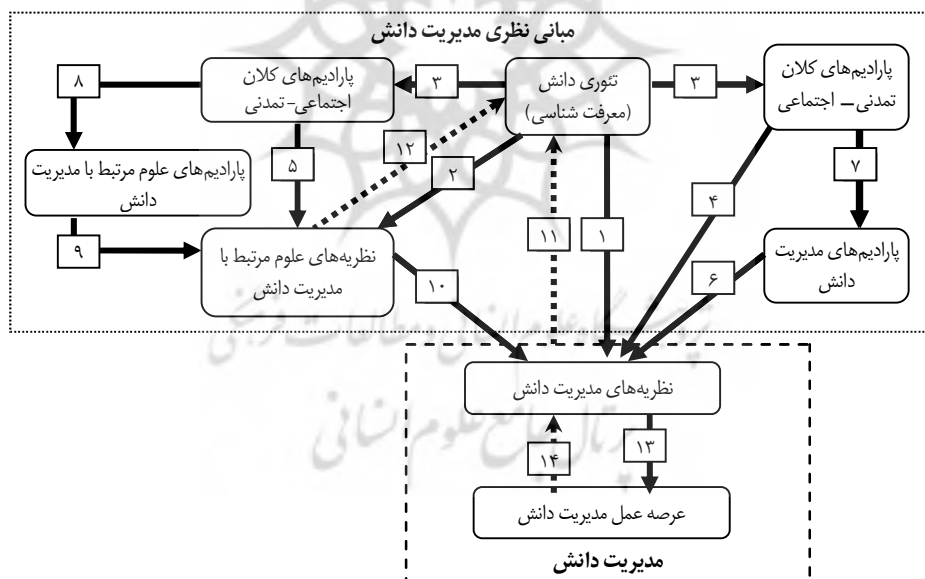
از آنجا که در برخی منابع معتبر نظیر کتاب والانس درباره تاریخچه مدیریت دانش و میان رشته‌ای بودن آن (Wallace, 2007)، و همچنین کار استانکوسکی درباره ایجاد یک دیسپلین برای مدیریت دانش (Stankosky, 2005)، حوزه سیستم‌های اطلاعات را به‌عنوان یک رشته مرجع بسیار نزدیک و یا با اشتراک‌های فراوان برای رشته مدیریت دانش در نظر می‌گیرند، از کارهای

انجام شده در زمینه فلسفه سیستم‌های اطلاعات نیز می‌توان برای درک رابطه بین فلسفه و مدیریت دانش و همچنین تدوین فلسفه مدیریت دانش استفاده نمود. برخی از این کارها عبارت‌اند از: مقاله ون گیچ و پی‌پی‌نو درباره پارادایم‌های سیستم‌های اطلاعات (Van Gigch & Pipino, 1986)، چارچوب ارائه شده از سوی باسدن درباره فهم سیستم‌های اطلاعات (Basden, 2008)، مقالات جمع‌آوری شده توسط مینگرز و ویلکوک در مورد تئوری اجتماعی و فلسفه سیستم‌های اطلاعات (Mingers & Willcocks, 2004) و همچنین مقاله رافائل درباره فلسفه سیستم‌های فنی-اجتماعی (Ropohl, 1999).

در رابطه با درک رابطه بین فلسفه و مدیریت دانش و همچنین تدوین فلسفه مدیریت دانش، توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که استفاده مستقیم و بی‌چون‌وچرا از منابع فلسفی فوق برای تدوین فلسفه مدیریت دانش خالی از اشکال نیست و باید با نگرشی انتقادی به این منابع نگریست چراکه پارادایم غالب در مدیریت دانش ریشه در اثبات‌گرایی خام دارد و صدای سایر پارادایم‌ها آن‌طور که باید و شاید در قلمرو مطالعات مدیریت دانش شنیده نمی‌شود. بر مبنای تحقیقات شولتز و لیدنر (Schultze & Leidner, 2002) و شولتز و استیبل (Schultze & Stabell, 2004)، تا سال ۲۰۰۴م، بیش از ۷۰ درصد تحقیقات مدیریت دانش با رویکرد اثبات‌گرایی انجام شده و تنها کمتر از ۳۰ درصد از این تحقیقات با مبانی پارادایمی تفسیری، انتقادی و محاوره‌ای صورت گرفته است. تفاوت مفروضات زیربنایی این پارادایم‌ها براساس چارچوب بوریل و مورگان (Burrell & Morgan, 1979) و چارچوب دیتز (Deetz, 1996) پیشتر در رساله دکتری نعمتی شمس‌آباد (نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳)، مقاله نعمتی شمس‌آباد و همکاران (نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی و مانیان، ۱۳۹۳ الف) و همچنین مقاله موسی‌خانی و همکاران (موسی‌خانی، مانیان، اخگر، جوادی‌آملی و نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳) تشریح شده است.

نکته فوق، درباره رویکردهای دینی به مدیریت دانش و درک مبانی دینی مدیریت دانش نیز صادق است. برای تدوین فلسفه مضاف دینی پیرامون مدیریت دانش نمی‌توان همه مطالبی که در منابع فوق آمده است را پذیرفت چراکه مبانی فلسفی غرب با مبانی فلسفی اسلام و فرهنگ و تمدن دینی مغایرت‌های جدی دارد و تمام منابعی که از آنها نام برده شد، بر مبنای گرایش‌های مختلفی که در فلسفه غرب وجود دارد، تدوین شده است. این نکته نیز قابل توجه است که حتی مبانی روش‌شناسی موجود در قلمرو مدیریت دانش که متأثر از معرفت‌شناسی مستقر در فلسفه علم مدرن است، با مبانی روش‌شناسی علم دینی مغایرت دارد. این بحث مفصل است و نیاز به مقاله‌ای مستقل دارد.

مرور ادبیات نشان می‌دهد که در زمینه فلسفه دینی مدیریت دانش و فلسفه مدیریت دانشی که مبتنی بر مبانی دینی باشد کار قابل توجهی انجام نشده است. کار محمدالبکیر (Muhamadul Bakir, 2011) که در صدد مفهوم‌سازی مدیریت دانش اسلامی است و از اندیشه‌های فاروقی و سردار در رابطه با تولید علم اسلامی نشأت گرفته است، از محدود کارهای تحقیقی با رویکرد اسلامی است که در ادبیات مدیریت دانش موجود در تمدن غرب و علم مدرن وجود دارد. در این کار یک مدل کارکردی از مدیریت دانش اسلامی ارائه شده و آن‌طور که برآزنده یک تحقیق بنیادی است به مسئله مغایرت مبانی فلسفی غرب یا مبانی دینی توجه نشده است. در مقاله پیشین نویسندگان پژوهش حاضر پس از بررسی ادبیات مدیریت دانش، روابط مستقیم و غیرمستقیم بین معرفت‌شناسی و مدیریت دانش تشریح و در قالب یک مدل که تأثیرپذیری مدیریت دانش از نظریه دانش را نشان می‌دهد، ارائه گردیده است (نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی و مانیان، ۱۳۹۳ الف). این مدل که بر مبنای مدل اولیه وان‌گیگ و پی‌پی‌نو (Van Gigch & Pipino, 1986, pp. 73-72) توسعه یافته در شکل ۳ نمایش داده شده است.



شکل ۳: مدل مفهومی تأثیرات نظریه دانش (معرفت‌شناسی) بر مدیریت دانش (نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی، مانیان، ۱۳۹۳ ب)

۱. این مدل پس از اندکی اصلاح در فصلنامه علوم مدیریت ایران منتشر شده است (نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی و مانیان، ۱۳۹۳ ب).

مقصود از مدیریت دانش در این مدل نظریه‌های مدیریت دانش و عرصه عمل مدیریت دانش و یا به عبارتی علم و عمل مدیریت دانش است که برای نشان دادن توأم بودن آنها، با هم در یک مستطیل خط چین مشخص شده‌اند.

قضایای مرتبط با مدل شکل ۳ در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱: قضایای ساده مبین رابطه مستقیم و غیرمستقیم معرفت‌شناسی و مدیریت دانش (با اقتباس از نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی و مانیان، ۱۳۹۳ ب)

شواهدی از ادبیات	قضیه
(Nonaka & Sveiby, 1994), (Takeuchi, 1995), (Aarons, 2004), (Hazlett, McAdam & Gallagher, 2005), (Hislop, 2009)	قضیه ۱: معرفت‌شناسی مستقیماً بر بدنه رشته مدیریت دانش مؤثر است.
(Aarons, 2004), (Hazlett, McAdam & Gallagher, 2005), (Baskerville & Dulipovici, 2006), (Jennex, 2008)	قضیه ۲: معرفت‌شناسی مستقیماً بر نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش اثر می‌گذارد.
(Van Gigch & Pipino, 1986), (Hazlett, (Schultze & Stabell, 2004), McAdam & Gallagher, 2005)	قضیه ۳: معرفت‌شناسی به شکل مستقیم بر پارادایم‌های کلان اثر می‌گذارد.
(Hazlett, McAdam & Gallagher, 2005)	قضیه ۴: پارادایم‌های کلان به‌طور مستقیم بر نظریه‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارند. قضیه ۵: پارادایم‌های کلان مستقیماً بر نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش اثر می‌گذارند. قضیه ۶: پارادایم‌های مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارند.
(Earl, 2001), (Kakabadse, Andrew, & Alexander, 2003), (Gottschalk, 2005), (Hazlett, McAdam, & Gallagher, 2005)	قضیه ۷: پارادایم‌های کلان به‌طور مستقیم بر پارادایم‌های مدیریت دانش اثر می‌گذارند. قضیه ۸: پارادایم‌های کلان مستقیماً بر پارادایم‌های علوم مرتبط با آن اثر می‌گذارند. قضیه ۹: پارادایم‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های آن اثر می‌گذارند.
(Stankosky, 2005), (Schwartz, 2006), (Wallace, 2007), (Iivari, 2000), (Jennex, 2008)	قضیه ۱۰: نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های آن اثر می‌گذارند.
(Van Gigch & Pipino, 1986), (Aarons, 2004), (Wallace, 2007),	قضیه ۱۱: نظریه‌های مدیریت دانش مستقیماً بر معرفت‌شناسی مؤثرند. قضیه ۱۲: نظریه‌های علوم مرتبط با مدیریت دانش مستقیماً بر معرفت‌شناسی مؤثرند.
(Hazlett, McAdam, & Gallagher, 2005), (Baskerville & Dulipovici, 2006)	قضیه ۱۳: نظریه‌های مدیریت دانش مستقیماً بر عرصه عمل آن مؤثر است. قضیه ۱۴: عرصه عمل مدیریت دانش مستقیماً بر نظریه‌های آن مؤثر است.

با استفاده از مدل شکل ۳ نظریه مقدماتی زیر درباره مسئله تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی ارائه شده است:

«مدیریت دانش نه تنها مستقیماً تحت تأثیر معرفت‌شناسی است بلکه به‌طور غیرمستقیم به واسطه پارادایم‌های خود (که تحت تأثیر پارادایم‌های فکری مستقر در جوامع و تمدن‌ها هستند)، پارادایم‌های کلان تمدنی و نظریه‌های علوم مرتبط با خود (که تحت تأثیر پارادایم‌های خودشان و پارادایم‌های فکری مستقر در جوامع و تمدن‌ها هستند) از معرفت‌شناسی اثر می‌پذیرد. این تأثیرپذیری به صورت مبنایی و زیربنایی است به‌طوری که ممکن است دامنه تأثیر تغییر حتی در یک گزاره مبنای معرفت‌شناسی بر مدیریت دانش

بسیار گسترده باشد و برخی از قضایای اصلی و نظریه‌های آن را متحول کند. زمانی که تعریف دانش، ارکان دانش و اقسام آن در یک نگرش معرفت‌شناختی با نگرش معرفتی‌شناسی دیگر متفاوت باشد، بدون شک نظراتی که درباره مدیریت این دانش ارائه می‌گردد متفاوت و متمایز از دیگری خواهد بود. علاوه بر این نه تنها عرصه عمل مدیریت دانش تحت تأثیر نظریه‌های آن است بلکه در این عرصه ظرفیت طرح سؤالات و مسائلی جدید و اساسی وجود دارد که پس از توریزه شدن می‌تواند موضوعات و مباحث جدیدی را در پاسخ به آنها برای معرفت‌شناسی ایجاد کند» (نعمتی شمس‌آباد، موسی‌خانی و مانیان، ۱۳۹۳ ب).

این مدل زمینه‌ساز ارائه مدل مفهومی تأثیرگذاری مبانی نظری مدیریت دانش بر نظریه‌های مدیریت دانش است که پس از بیان روش‌شناسی تحقیق در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

روش‌شناسی تحقیق

رویکرد این تحقیق در مقام گردآوری توصیفی و در مقام داوری تحلیلی-انتقادی است و روش آن در مقام اول کتابخانه‌ای و در مقام دوم عقلی و استدلالی است. منظور از روش عقلی آن است که از استدلال و برهان استفاده می‌شود. رویکرد و روش این تحقیق متأثر از ماهیت موضوع و هدف تحقیق و همچنین مبانی معرفت‌شناسی نویسندگان مقاله است. ماهیت موضوع تحقیق، نظری است و پژوهشگران بسان مشاهده‌گرانی هستند که از بیرون بدنه مدیریت دانش، کلیت این رشته را بررسی می‌کنند و در پی کشف، تحلیل و نقد روابط پنهان بین مبانی نظری و نظریه‌های این قلمرو هستند. توجه به این نکته حائز اهمیت است که مبانی نظری مدیریت دانش بیرون از بدنه علم مدیریت دانش هستند و رشته مدیریت دانش را احاطه کرده‌اند و نظریه‌های مدیریت دانش در درون بدنه این رشته قرار دارند. هدف نهایی مقاله زمینه‌سازی برای بازخوانی، اصلاح و ایجاد بهبود در رشته مدیریت دانش با مبانی رقیب است.

رویکرد تحلیلی-انتقادی و روش عقلی برای موضوعات نظری و کلی مناسب‌تر از روش‌های تجربی است. افزون بر این رویکرد تحلیلی-انتقادی و روش عقلی برای تحقیقاتی که هدف آنها بازخوانی، اصلاح و ایجاد بهبود و یا ایجاد تغییر بنیادی در یک حوزه است، مناسب‌تر از سایر رویکردها و روش‌ها است (خسروپناه، ۱۳۹۰ الف).

موضوع این تحقیق یکی از محورهای ده‌گانه‌ای است که قابل طرح در فلسفه مضاف مدیریت دانش است و «روش فلسفه‌های مضاف به علوم و امور عقلی-حدسی است، گرچه همچون گونه‌های دیگر فلسفه، در فلسفه‌های مضاف نیز در مقام گردآوری گاه از شیوه تجربی سود برده می‌شود. رویکرد فلسفه‌های مضاف نیز تحلیلی-انتقادی است؛ هر چند محقق فلسفه مضاف برای

بهینه‌سازی علم متعلق، در هاله و حاشیه و نه در حاق و هسته مباحث، به توصیف و توصیه نیز می‌پردازد» (رشاد، ۱۳۸۵).

براساس رویکردها و روش‌های مذکور، این تحقیق در مراحل زیر انجام شده است:

۱. درک، توصیف و بیان مسئله؛ ۲. کشف و توصیف راه حل‌های ارائه شده قبلی مرتبط با مسئله؛ ۳. تحلیل و نقد راه حل‌های قبلی؛ ۴. اصلاح، بهبود و بازسازی راه حل‌های قبلی.

مراحل اول و دوم با رویکرد اکتشافی-توصیفی و روش کتابخانه‌ای انجام شده و در ادامه مقاله مرحله سوم و چهارم با رویکرد تحلیلی-انتقادی و روش عقلی انجام می‌شود.

لازم به یادآوری است با توجه به اینکه در ادبیات تحقیق از برخی آثار پیشین پژوهشگران نویسنده مقاله استفاده شده و تحلیل و نقد مدل قبلی ارائه شده توسط خود آنها، زمینه ارائه مدل جدید را ایجاد می‌کند، از رویکرد خودانعکاسی و خودانتقادی استفاده شده است. در رویکرد خودانعکاسی و خودانتقادی، از بازتاب آنچه پیشتر انجام شده در آینه وجود خود پژوهشگر و دیگران استفاده می‌شود و محقق می‌تواند با گذر زمان براساس افزایش دانش و بینشی که خود نسبت به مسئله و راه حل آن پیدا کرده و بازخوردهایی که دیگران به او داده‌اند، کارهای قبلی خود را اصلاح و در پاره‌ای موارد به‌طور کامل تغییر دهد. این رویکرد در تحقیقات نظری بسیار بیش از سایر تحقیقات است.

توجه به این نکته در روش‌شناسی این تحقیق اهمیت دارد که روش تحقیق این مقاله با روش‌های مرسوم در مدیریت دانش کمی متفاوت است. غلبه پارادایم‌های اثبات‌گرایانه، کارکردگرایانه و عمل‌گرایانه که مبتنی بر روش‌های گوناگون آزمون تجربی است در قلمرو مدیریت دانش رواج بیشتری دارد و بسیاری از پژوهشگران این رشته و حتی داوران مقالاتی که در کنفرانس‌ها و مجلات مدیریت دانش ارائه می‌شود نه تنها سایر روش‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند بلکه، گاهی با این روش‌ها آشنایی نیز ندارند.

تحلیل و نقد مدل‌های موجود

در این بخش از مقاله به منظور ارائه یک مدل مفهومی بهبودیافته، ابتدا یکی از مدل‌های پیشین که از نظر مؤلفه‌های مفهومی غنی‌تر و از نظر تاریخ انتشار از سایرین جدیدتر است و بر مبنای مدل‌های قبلی توسعه‌یافته است، انتخاب می‌شود و با توجه به هدف تحقیق حاضر این مدل انتخابی تحلیلی، نقد و بررسی می‌شود. سپس مؤلفه‌های مفهومی جدیدی به آن افزوده می‌شود تا مسئله تحقیق حاضر را تبیین و هدف آن را محقق سازد. یادآوری می‌شود، هدف اولیه از این تحقیق ارائه یک مدل مفهومی است که شیوه اثرگذاری مبانی نظری و مفروضات اولیه درباره جهان هستی و برخی از عناصر و مؤلفه‌های کلیدی آن را بر نظریه‌های مدیریت دانش نشان دهد. مسئله این است

که نظریه‌های مدیریت دانش تحت تأثیر چه عناصر و مؤلفه‌های قرار می‌گیرند. هدف نهایی نیز زمینه‌سازی برای بازسازی و بازخوانی این رشته براساس مبانی دینی است.

مدل‌های ارائه شده در شکل‌های ۲ و ۳ که براساس ادبیات موضوع و استنباط نویسندگان این مقاله ارائه شده از جهاتی قابل نقد بوده و نقایصی دارند. برای حل مسئله این تحقیق باید ابتدا این نقایص را شناخت و سپس آنها را برطرف کرد.

برخی از نقایص مدل شکل ۲ که هدف آن بررسی چگونگی تأثیرپذیری رشته مدیریت دانش از معرفت‌شناسی یا نظریه دانش است عبارت‌اند از:

- برخی از مؤلفه‌های مهم مفهومی که با معرفت‌شناسی در ارتباط هستند و به‌طور مستقیم بر معرفت‌شناسی اثر می‌گذارند مانند: هستی‌شناسی و رشته‌های مرتبط و مؤثر بر معرفت‌شناسی در این مدل دیده نشده است. موضوع هستی‌شناسی که هم‌ارز با جهان‌بینی است در مقام ثبوت مقدم بر معرفت‌شناسی است و تا هستی دانش اثبات نشود بحث از دانش ممکن نیست؛
- سازه مفهومی پیچیده‌ای مانند فلسفه مضاف مدیریت دانش که بر مدیریت دانش اثر می‌گذارند و خود از معرفت‌شناسی اثر می‌پذیرد در این مدل وجود ندارند. فلسفه مضاف دست‌کم ده محور موضوعی دارد که هریک از این محورها خود در بردارنده مفاهیم گسترده‌ای است. این مفاهیم با متغیرهای فراوانی که دارند بر مدیریت دانش اثر می‌گذارند. همان‌گونه که اشاره شد، مسئله و هدف این تحقیق با تحقیق قبلی تا حدود زیادی متفاوت است. تمرکز مسئله قبلی بر معرفت‌شناسی بود که یکی از محورهای فلسفی است و تنها یک دسته از مبانی نظری مدیریت دانش حول این محور می‌چرخد. مسئله این تحقیق تعیین مسیری است که از مبانی نظری مدیریت دانش به نظریه‌های مدیریت دانش می‌رسیم و مبانی نظری به هیچ قید و بندی محدود نیست. هرچند مدل ارائه شده در شکل ۳ که براساس مرور ادبیات قلمرو مدیریت دانش و نظرات برخی از صاحب‌نظران این قلمرو ارائه شد، برخی از مؤلفه‌های لازم برای مسئله این تحقیق را وارد کرده است؛ اما انسجام و ظرفیت لازم برای تبیین مسئله این تحقیق را ندارد. برای افزایش ظرفیت این مدل و انسجام‌بخشی به مؤلفه‌های آن باید در ارائه مدل، تمرکز خود را بر انواع و اقسام و لایه‌های مبانی بگذاریم تا براساس آن همه انواع مبانی شناسایی شوند. به بیان دیگر، ابتدا باید چارچوب مستحکمی برای شناخت مبانی یک علم و رابطه آن با مبانی آن علم داشته باشیم و بر این اساس انواع و اقسام مبانی مدیریت دانش را شناسایی کنیم و آنها را در لایه‌های مربوط به خود در این چارچوب قرار دهیم و رابطه آنها را با بدنه علم برقرار سازیم. در این چارچوب توجه به مبانی و عوامل غیر معرفتی نیز اهمیت دارد. افزون بر آن باید جایگاه نظریه‌های یک علم در بدنه یک علم مشخص شود.

علاوه بر این، غفلت از ماهیت انسان و مبانی انسان‌شناسی که مؤلفه مهمی در امر دانش و مدیریت دانش است در این مدل‌ها نادیده گرفته شده است. پرداختن به نحوه تأثیرگذاری مبانی انسان‌شناسی بر نظریه‌های مدیریت دانش به تحقیقی مستقل واگذار می‌شود. در اینجا تنها ذکر این نکته لازم است که هستی‌شناسی بر انسان‌شناسی اثر می‌گذارد و رابطه بین انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی متقابل است. هستی‌شناسی انسان و معرفت‌شناسی او را می‌توان در ذیل مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی نیز دنبال کرد؛ اما به علت اهمیت و تأثیر بسیار زیاد مؤلفه انسان‌شناسی جداسازی آن از سایر مؤلفه‌ها ضرورت دارد. لازم به ذکر است در معرفت‌شناسی برگرفته از قرآن حکیم و مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) عالم یا انسان داننده در کنار علم و معلوم و همچنین معلم (خدای متعال) یکی از ارکان چهارگانه دانش را تشکیل می‌دهد. از نظر برخی حکیمان مثلاً، حکمت متعالیه توجه به معلم از ویژگی‌های منحصر به فرد معرفت‌شناسی قرآنی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶).

ارائه یک چارچوب انتزاعی برای حل مسئله تحقیق

با ترکیب خلاقانه طبقه‌بندی ارائه شده از سوی رشاد (رشاد، ۱۳۸۷) درباره مبانی یک علم و نظرات پارسا (پارسا، ۱۳۹۲) در مورد نظریه و فرهنگ می‌توان به چارچوبی دست یافت که هم به مبانی نظری یا معرفتی و هم به مبانی و عوامل غیر معرفتی و نیز به اجزا و مؤلفه‌های اصلی مستقر در بدنه یک علم و به خصوص نظریه‌های آن توجه شده باشد.

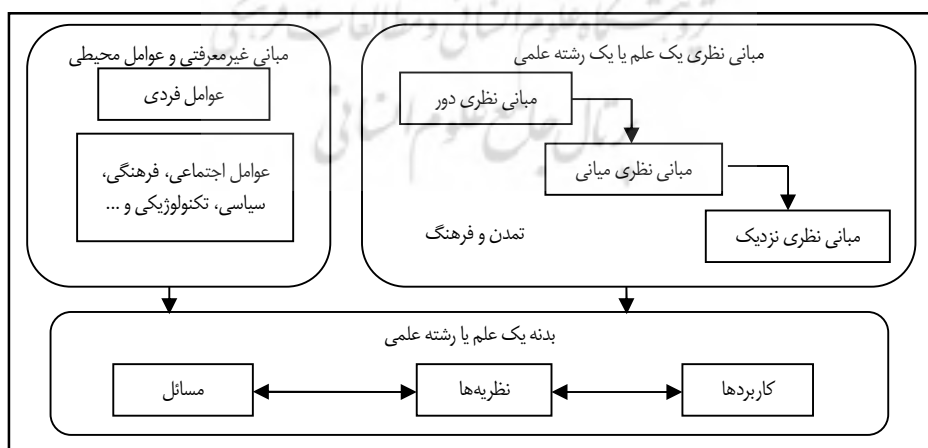
با الهام از طبقه‌بندی ارائه شده توسط (رشاد، ۱۳۸۷) درباره مبادی یک علم یا رشته علمی، می‌توان مبانی نظری یک علم یا رشته علمی را براساس درجه انتزاع آنها یا فاصله آنها نسبت به بدنه آن علم یا رشته علمی به سه لایه طبقه‌بندی کرد:

- مبانی دور یا فراپیش انگاره‌ها (فراپیش فرض‌ها): مبانی دور از یک علم یا رشته علمی گزاره‌هایی هستند که فراتر از کلیه رشته‌های علمی هستند و یا به عبارتی کلیه رشته‌های علمی را تحت پوشش خود قرار می‌دهند. آنها به یک علم خاص مربوط نمی‌شوند بلکه به همه علوم مربوط می‌شوند. به بیان دیگر فراتر از پیش فرض‌های همه علوم هستند؛
- مبانی میانی یا پیش‌انگاره‌ها (پیش فرض‌ها): مبانی میانی یک علم یا رشته علمی نیز گزاره‌هایی هستند که در حد وسط بین مبانی نزدیک و مبانی دور قرار می‌گیرند. پیش فرض‌هایی که می‌توان آنها را حلقه اتصال بین مفروضات درونی و یا چسبیده به یک علم و مفروضات مشترک بین همه علوم دانست؛
- مبانی نزدیک یا انگاره‌ها (فرض‌ها): مبانی نزدیک به یک علم یا رشته علمی، گزاره‌ها و

فرض‌هایی هستند که به دلایل معرفت‌شناختی یا روش‌شناختی درون مسائل یک علم و یا چسبیده به بدنه آن علم قرار دارند و در آن علم و در علوم و نظریه‌های مورد بحث قرار می‌گیرند. با توجه به نظرات (پارسانیا، ۱۳۹۲) می‌توان رابطه بین مبانی یک علم و نظریه را به این صورت تبیین کرد که مبانی نظری و سایر مبانی غیر معرفتی و عوامل محیطی به‌طور توأمان بر نظریه‌ها اثر می‌گذارند. هر نظریه نیز حداقل یک مسئله اصلی دارد که به دنبال حل آن مسئله است. نظریه‌ها کاربردهایی دارند و می‌توانند با حل مسئله مربوط به خود، مسائل جدیدی را مطرح و حوزه‌های نظری جدیدی را فعال کنند. مبانی نظری، سایر مبانی و عوامل، و علوم در بافت یک تمدن یا فرهنگ تنیده شده‌اند.

چارچوب ارائه شده در شکل ۴ که از ترکیب طبقه‌بندی رشاد درباره مبانی علم و نظرات پارسانیا پیرامون رابطه علم و فرهنگ ایجاد شده برای حل مسئله این تحقیق و درک رابطه بین مبانی نظری و نظریه در هر رشته علمی از جمله رشته مدیریت دانش تا حدودی مناسب است و می‌توان به‌واسطه آن مؤلفه‌های اصلی که بر یک نظریه مدیریت دانش تأثیر می‌گذارند را درک کرد و خط‌سیر آن را به‌دست آورد.

در شکل ۴ برای پرهیز از شلوغی شکل برخی از روابط جزئی رسم نشده است و تنها روابط کلی بین مؤلفه‌های اصلی یعنی مبانی معرفتی و مبانی غیر معرفتی و بدنه یک علم و برخی از سازه‌های درونی این سه مؤلفه اصلی اکتفا شده است. مقصود از مبانی معرفتی همان مبانی نظری و منظور از مبانی غیر معرفتی عوامل فردی و اجتماعی است. مبانی معرفتی از جنس دانش و مجرد هستند و به زمان و مکان وابستگی ندارند؛ اما مبانی غیر معرفتی وابسته به زمان و مکان هستند و به‌طور مستقیم بر مسائلی که نظریه‌ها برای حل آنها ایجاد می‌شوند، اثر می‌گذارند. ممکن است یک پدیده در زمان و مکانی خاص مسئله محسوب شود و در زمان و مکانی دیگر مسئله نباشد. مبانی معرفتی نیز بر مسئله بودن یا نبودن یک پدیده اثر می‌گذارند.



شکل ۴: چارچوب انتزاعی شناسایی رابطه بین مبانی و نظریه‌های یک علم با اقتباس از نظرات (پارسانیا، ۱۳۹۲؛ رشاد، ۱۳۸۷)

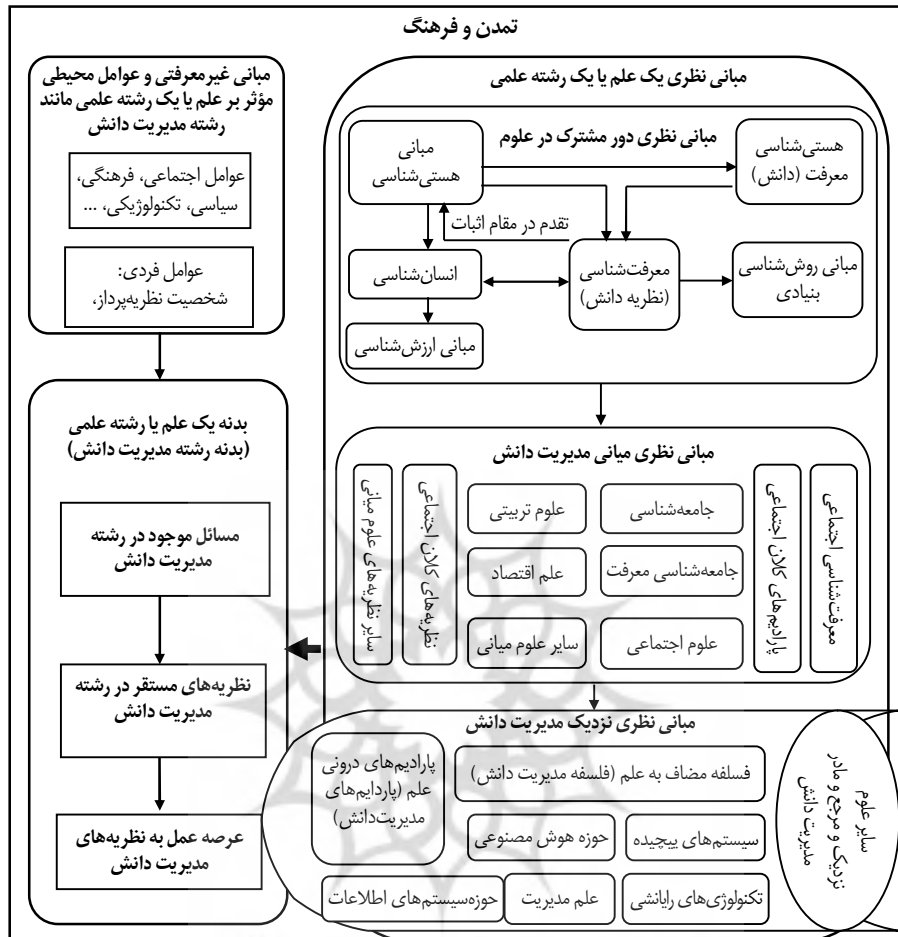
ارائه مدلی جامع در چارچوب انتزاعی ارائه شده برای حل مسئله تحقیق

برای حل مسئله تحقیق، با ادغام مؤلفه‌های مفهومی و عناصر و روابط مدل‌های مندرج در شکل‌های ۲ و ۳ در چارچوب انتزاعی شکل ۴ و افزودن برخی از مؤلفه‌های دیگر براساس کاستی‌هایی که در قسمت‌های قبل درباره این مدل‌های اولیه بیان شد، می‌توان به مدلی بهبودیافته و چارچوب‌بندی شده جدیدی که ارتباط بین اجزای مختلف هر لایه از لایه‌های سه‌گانه مبانی نظری و بدنه یک علم را با در نظر گرفتن سایر عوامل اجتماعی ترسیم کرد. جزئیات این مدل در شکل ۵ ترسیم شده است.

البته این مدل بهبودیافته و چارچوب‌بندی شده فراتر از یک مدل ساده است که در آن فقط برخی از مفاهیم و مؤلفه‌ها و روابط بین آنها نشان داده شده است. در شکل ۵ افزون بر مؤلفه‌ها و روابط بین آنها، یک نوع طبقه‌بندی مفید برای شناخت لایه‌های ارتباطی بین آنها نیز ارائه شده است. آنچه در شکل ۴ ارائه شده و در ادامه در شکل ۵ تکمیل می‌شود ترکیبی از مدل و چارچوب است. به همین علت نام شکل ۵، مدل چارچوب‌بندی شده گذاشته شده است. این مدل چارچوب‌بندی شده، سه مؤلفه مفهومی اصلی دارد که عبارت‌اند از: مبانی نظری؛ مبانی غیر معرفتی و عوامل فردی و اجتماعی مؤثر بر یک علم یا رشته علمی؛ بدنه یک علم یا رشته علمی. مبانی نظری در سه سطح طبقه‌بندی شده است: مبانی نظری دور و مشترک در همه علوم؛ مبانی نظری میانی یک علم معین مانند: مدیریت دانش؛ مبانی غیر معرفتی و عوامل محیطی مؤثر بر علم یا یک رشته علمی مانند رشته مدیریت دانش؛ هریک از این مؤلفه‌های مفهومی در بردارنده دو یا سه لایه طبقه‌بندی شده از مؤلفه‌های دیگر است. برای مثال مبانی نظری دور و مشترک در همه علوم حاوی مؤلفه‌هایی مانند مبانی هستی‌شناسی؛ هستی‌شناسی دانش، مبانی معرفت‌شناسی؛ مبانی انسان‌شناسی؛ مبانی روش‌شناسی و مبانی ارزش‌شناسی است.

مدل مفهومی چارچوب‌بندی شده در شکل ۵ به منظور ایجاد یک نگرش کلی از مسئله این تحقیق و راه‌حل آن ترسیم شده و مسیرهای اصلی شیوه تأثیرگذاری مبانی نظری را بر نظریه‌ها نشان می‌دهد. تأکید این مدل بر مبانی نظری است؛ اما از مبانی غیرنظری نیز غفلت نشده است. پرداختن به مبانی غیرنظری یا غیرمعرفتی و مؤلفه‌های محیطی یا عوامل فردی و اجتماعی به تحقیقی مستقل واگذار می‌شود.

برای رعایت اصل سادگی در مدل‌سازی، برخی از روابط بین مؤلفه‌ها و سازه‌های مفهومی موجود نشان داده نشده است. برای پرهیز از جزئی‌نگری، از آوردن متغیرهای مفهومی مربوط به سازه‌ها نیز پرهیز شده است. پرداختن به جزئیات مؤلفه‌هایی مانند مسائل، نظریه‌ها و یا عرصه عمل و کاربردهای مدیریت دانش نیز به درازا می‌کشد و بهتر است در مقالاتی مستقل تشریح شود؛ اما برای درک بهتر مدل به ذکر مثالی از شیوه تأثیرگذاری مبانی نظری بر نظریه‌ها اکتفا می‌شود.



شکل ۵: مدل مفهومی چارچوب‌بندی شده تأثیر مبانی نظری مدیریت دانش بر نظریه‌های مدیریت دانش

ذکر یک نمونه تحلیل نظریه برای فهم کارکرد مدل چهارچوب‌بندی شده

یکی از نظریه‌های مطرح در بدنه مدیریت دانش، نظریه اقتصاد دانش (Tordoir, 1995) است. از این مدل می‌توان برای درک رئوس کلی تحلیل این نظریه دست یافت. تحلیل‌گری که برای درک عمیق این نظریه از این مدل استفاده می‌کند از راه این مدل به واقعیات زیر پی می‌برد و می‌تواند از آنها برای درک بهتر نظریه استفاده کند.

این نظریه دست‌کم یک مسئله اصلی دارد که برای حل آن، این نظریه ایجاد شده است. این واقعیت باعث می‌شود تا تحلیل‌گر در پی مسئله اصلی این نظریه باشد. او پس از تحقیق درمی‌یابد که مسئله این نظریه، چرخه حیات محصول دانش است. این مسئله خود ریشه در مسائلی مانند تبیین

نسبت دانش و ثروت و همچنین نسبت دانش و مالکیت به‌ویژه دانش حرفه‌ای (فنی و تخصصی) دارد. به سخن دیگر مسائل اصلی این نظریه مسئله مالکیت دانش و تولید ثروت از دانش است. این نظریه از سه دسته مبانی نظری تأثیرپذیر است: مبانی نزدیک؛ مبانی میانی؛ مبانی دور. تحلیل‌گر با استفاده از این مدل در می‌یابد که برای یافتن مبانی نظری نزدیک باید در پی پارادایم‌های درونی و حوزه‌های اصلی مرتبط با مسئله اصلی نظریه باشد. برای یافتن مبانی میانی باید در جستجوی رشته‌های مرتبط با این مسئله و پارادایم‌های کلانی که در این رشته وجود دارد و یا این رشته را تحت تأثیر قرار می‌دهد، باشد. برای یافتن مبانی دور نیز باید به دنبال مبانی فلسفی مرتبط با نظریه باشد. تحلیل‌گر نظریه اقتصاد دانش پس از تحقیق درباره پارادایم‌های درونی مدیریت دانش و حوزه‌های اصلی مرتبط با مسئله نظریه به این مطلب می‌رسد که این نظریه تحت تأثیر پارادایم اقتصادی مدیریت دانش است و مسئله و موضوع آن معمولاً ذیل عناوینی مانند سرمایه‌های فکری و حق مالکیت فکری مطرح می‌شود. او همچنین در می‌یابد که این نظریه تا حدود زیادی تحت تأثیر شاخه‌ای از علم اقتصاد به نام اقتصاد اطلاعات و نظریه‌های آن است. مسئله کسب سرمایه و ثروت از دانش، از ترکیب چند گزاره معرفتی به وجود آمده است. برخی از این گزاره‌ها عبارت‌اند از:

۱. اطلاعات یک مطلوب بنیادین برای برنامه زندگی انسان است؛
 ۲. اطلاعات یک منبع (کالای) سرمایه‌ای در کنار سایر منابع (کالاهای) مهم اقتصادی است؛
 ۳. دانش از مدیریت اثربخش این منبع (کالای) مهم اقتصادی یعنی اطلاعات حاصل می‌شود؛
 ۴. اطلاعات (دانش) یک سرمایه فکری و شیء مجرد قدرتمند قابل تملک است؛
 ۵. دانش منبع کسب ثروت و قدرت و در نتیجه موفقیت در رقابت اقتصادی و سیاسی است؛
 ۶. روند تبدیل علم و فناوری به ثروت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛
 ۷. انسان به‌طور طبیعی به دنبال نفع شخصی خود است؛
 ۸. هدف کنش اقتصادی انسان رسیدن به وضع مادی رفاه و استفاده از آن است.
- پذیرش شش گزاره ابتدایی یادشده که برخی آنها از برخی دیگر نیز قابل استنتاج است، در نظریه‌های اقتصادی رشته مدیریت دانش آن قدر طبیعی است که جزئی از اصول اعتقادی این رشته محسوب می‌شوند و هیچ‌گاه در این رشته به‌گونه‌ای جدی مورد نقد و بررسی قرار نمی‌گیرند. گزاره ۷ و ۸ تا حدودی با دیگر گزاره‌ها متفاوت است. ریشه این دو گزاره در محوری‌ترین اعتقادهای آدم اسمیت - نویسنده کتاب ثروت ملل - که پدر علم اقتصاد و بنیان‌گذار نظام سرمایه‌داری لیبرال

۱. یعنی اطلاعات در کنار سایر مطلوب‌های بنیادین طبیعی و اجتماعی مانند حق، آزادی، قدرت، فرصت، درآمد و ثروت و احترام به خود نقش مهمی در برنامه زندگی انسان عاقل دارد.

شمرده می‌شود، می‌باشد. از ترکیب منطقی گزاره‌های فوق نتایج حاصل می‌شود که برای رشته مدیریت دانش قابل تأمل است (نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳).

گزاره‌های یادشده به‌ویژه دو گزاره اخیر در واقع اعتقادات و پیش‌فرض‌هایی هستند که به صورت گزاره‌های توصیفی بیان شده‌اند. به نقل از میرمعزی (میرمعزی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۵)، محمد انس الزرقا معتقد است، بسیاری از جنبه‌های علم اقتصاد مبتنی بر این پیش‌فرض اساسی است که انسان به صورت فطری خودخواه (نه دگرخواه و ایثارگر) است و انگیزه او در رفتارهایش نفع شخصی است. او معتقد است، اقتصاد دانان غربی (نئوکلاسیک‌ها) از این پیش‌فرض مفاهیمی مانند تابع منفعت شخصی مصرف‌کننده و هدف سود شخصی تولیدکننده را الهام گرفته‌اند که رفتار اقتصادی انسان را تفسیر می‌کند. بخش بزرگی از نظریه رفتار مصرف‌کننده و نظریه تولید و ویژگی‌های تعادل عمومی در اقتصاد رقابتی مبتنی بر این پیش‌فرض است. در اقتصاد اثباتی (پارادیم اثبات‌گرایی علم اقتصاد) اعتقاد بر این است که تلاش هر فرد برای رفاه شخصی به رفاه اجتماعی به‌طور غیر مستقیم می‌انجامد. با دقت در گزاره‌های یادشده می‌توان برخی از مبادی معرفتی مهم مستتر در آنها را نیز درک کرد. از بعد انسان‌شناختی از گزاره‌های فوق این‌گونه برداشت می‌شود که انسان موجودی منطقی است و در جهت نفع شخصی خود برنامه‌ریزی می‌کند. او نفع شخصی خود را در ایجاد رفاه مادی و استفاده خود از آن (بدون توجه به رفاه دیگران) می‌داند. اطلاعات و هر چیز دیگری که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم در جهت تأمین رفاه مادی او قرار گیرد، برای او مطلوبیت دارد و به‌عنوان یک ابزار از آن استفاده می‌کند. در این نگاه، از بعد هستی‌شناسی، دانش همان اطلاعات است که یک شیء مجرد محسوب می‌شود، و یک ابژه یا شیء برای تأمین منافع مادی و رفاه اقتصادی انسان است و مانند سایر کالاها تولید، توزیع و مصرف می‌شود. دانش نوعی سرمایه فکری است که با توجه به ارزش مادی و قابلیت تملک آن، به‌عنوان یک منبع مهم برای کسب قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و بازتولید این ارزش توجه می‌شود. در یک کلام، در گزاره‌های فوق، رهیافت اثبات‌گرایی غلبه دارد، به بیان دیگر مبادی معرفت‌شناسی آن حس‌گرا و آمپرسیسم، مبادی هستی‌شناسی آن ماتریالیسم و مادی‌گرا است و انسان چیزی بیش از حیوانی عاقل و پیشرفته و ابزار ساز نیست (نعمتی شمس‌آباد، ۱۳۹۳).

اگر این تلقی از انسان، معرفت و هستی را بپذیریم، علت شکل‌گیری برخی از موضوعات، مسائل و نظریه‌های اقتصادی مدیریت دانش روشن می‌شود. سرایت مادی‌گرایی از راه

۱. منظور از فطرت در اینجا طبع انسانی است نه فطرت پاک الهی که خداوند در قرآن آن را به خود نسبت داده و برای آن با عبارت فطرت‌الله یاد کرده است.
 ۲. این اعتقاد به اصل «دست نامرئی» معروف است.
 ۳. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره این رهیافت به کتاب هستی و هبوط دکتر حمید پارسانیا (پارسانیا، هستی و هبوط، ص ۳) مراجعه کنید.

مبانی نظری اقتصاد سرمایه‌داری در همه عناصر مرتبط با دانش به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر شکل‌گیری ابعاد مختلف این مسئله یعنی کسب ثروت و سرمایه از دانش تأثیر گذاشته است. علم اقتصاد (به تعریف مشهور) بررسی رفتار انسانی در زمینه تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات است. انسانی که به‌طور طبیعی نفع شخصی خود را دنبال می‌کند. دانش نیز کالایی بیش نیست. در نتیجه، در این دیدگاه، رشته مدیریت دانش مبانی خود را از علم اقتصاد می‌گیرد و با همان مبانی به بررسی رفتار انسانی در زمینه تولید، توزیع و مصرف دانش که شکل خاصی از اطلاعات است، می‌پردازد. از آنجا که در این نگاه، انسان یک موجود اقتصادی است، تدابیر و رفتارهای دانشی او نیز همانند سایر کارهای ماهیتی اقتصادی دارد و با نظریه‌های اقتصادی (براساس نفع شخصی) قابل تحلیل است. گویا در این نگاه، افزون بر پیش‌فرض‌ها، جنس مسائل مدیریت دانش و جهت‌گیری‌های حل مسائل آن اقتصادی است. اگر بخواهیم تعریفی از مدیریت دانش براساس تحلیل این نمونه مسئله ارائه دهیم، می‌توان گفت: مدیریت دانش در این نگاه یعنی کنترل چرخه تولید، توزیع و مصرف اطلاعات و بررسی رفتارهای انسانی در تولید ثروت و سرمایه از دانش در جهت تأمین منافع شخصی او (همان).

افزون بر تأثیرپذیری این نظریه از مبانی نظری که برخی از آنها تحلیل شد، این نظریه تحت تأثیر عوامل فردی و اجتماعی فراوانی است که ریشه در سیطره نظام اجتماعی-سیاسی سرمایه‌داری لیبرال دارد.

اگر تحلیل این مسئله و نظریه مرتبط با آن درست باشد، همه چیز در مدیریت دانش به نگرش انسان به خود، و یا به تعبیر آدام اسمیت به تشخیص نفع خود باز می‌گردد. این موضوع مهم، با رهیافت‌های دیگری از جمله رهیافت دینی نیز قابل نقد و بررسی است و پس از نقد و بررسی آن ممکن است افق‌های جدیدی در حوزه نظریات مدیریت دانش باز شود.

همان‌گونه که در تحلیل نمونه فوق مشاهده شد، پیش‌فرض‌های در ارتباط با طبیعت و فطرت انسان، انگیزه‌ها و نیازهای او، پیش‌فرض‌های مرتبط با جهان هستی، و پیش‌فرض‌های مرتبط با شناخت و راه‌های کسب معرفت آثار عمیقی بر نظریه‌های اقتصادی و از آن طریق بر نظریه‌های اقتصاد اطلاعات و بدین وسیله بر نظریه‌های مدیریت دانش بر جای گذاشته است.

تحلیل نمونه یادشده برای نشان دادن یکی از کارکردهای مدل چارچوب‌بندی‌شده ارائه شده در این مقاله بود. بررسی سایر نظریه‌های مدیریت دانش مانند نظریه‌های حقوقی و اخلاقی، نظریه‌های ساختاری، نظریات رفتاری، نظریات سازمانی، نظریه‌های مرتبط با مدیریت استراتژیک، نظریه‌های فرهنگی، نظریات کیفی و نظریات زیرساختی و نظریات مرتبط با سنجش و اندازه‌گیری دانش همانند نمونه فوق قابل بررسی است که می‌توان آنها را در مقالات بعدی دنبال کرد.

جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

نتیجه این تحقیق که مسئله آن تبیین چگونگی تأثیرگذاری مبانی نظری مدیریت دانش بر نظریه‌های مدیریت دانش است، در قالب یک مدل مفهومی چارچوب‌بندی شده ارائه شد. این مدل نه تنها تا حدود زیادی خط‌سیر تأثیرپذیری نظریه‌های مدیریت دانش را از مبانی نظری و معرفتی آن تبیین می‌کند، بلکه به مبانی غیر معرفتی یعنی عوامل اجتماعی و فردی مؤثر بر نظریه‌های مدیریت دانش توجه دارد. از آنجا که مؤلفه‌ها و روابط بین آنها در مدل مفهومی ارائه شده از ادبیات معتبر استخراج شده، اعتبار نتایجی که از آن حاصل می‌شود تا حدودی تضمین شده است؛ اما برای اطمینان بیشتر پیشنهاد می‌شود در تحقیق بعدی این مدل به سؤالاتی تبدیل شود و در معرض نظرخواهی خبرگان قرار گیرد. نتایج این تحقیق به صورت گزاره‌های زیر قابل بیان است:

- نظریه‌های مدیریت دانش دارای دو دسته مبدأ هستند و از آنها تأثیر می‌پذیرند: مبادی معرفتی (یا مبانی نظری) و مبادی غیر معرفتی (یا عوامل فردی و اجتماعی). می‌توان مبانی نظری مدیریت دانش را به سه لایه مبانی دور (مبانی فلسفی و گزاره‌های مبنایی مشترک در همه علوم)، مبانی میانی (مبانی پارادایمی و علوم و نظریه‌های مرتبط) و مبانی نزدیک (مبانی اقتباس شده از حوزه‌ها و نظریه‌های مرتبط) طبقه‌بندی کرد. مبادی غیر معرفتی به عوامل فردی (مثلاً شخصیت نظریه‌پرداز) و اجتماعی شامل عوامل فرهنگی، ایدئولوژیکی، سیاسی، تکنولوژیکی و... تقسیم می‌شود. مهم‌ترین عنصر موجود در بدنه رشته مدیریت دانش، نظریه‌های آن است و نظریه‌ها برای حل مسائل این قلمرو به وجود آمده‌اند و در عرصه عمل مورد استفاده قرار می‌گیرند؛
- مبانی نظری دور به ترتیب اثرگذاری عبارت‌اند از: مبانی هستی‌شناسی، مبانی هستی‌شناسی دانش، مبانی معرفت‌شناسی، مبانی انسان‌شناسی، مبانی ارزش‌شناسی و مبانی روش‌شناسی بنیادی (تولید نظریه). گاهی ممکن است تغییر یک گزاره مبنا از مبانی نظری دور، تغییرات اساسی در بدنه یک علم یا رشته علمی ایجاد کند. این تغییرات اساسی به واسطه مبانی میانی به لایه مبانی نزدیک و از لایه یادشده به بدنه آن علم یا رشته علمی یعنی مسائل، نظریه‌ها و کاربردهای آن منتقل می‌شود. در واقع مبانی میانی ریشه در مبانی دور، مبانی نزدیک ریشه در مبانی میانی و مبانی نظریه‌ها ریشه در مبانی نزدیک دارند؛

نتیجه اینکه چگونگی شناخت مبانی نظریه‌های مدیریت دانش به ترتیب ذیل است:

۱. شناخت نظریه‌های مدیریت دانش: برای شناخت یک نظریه در مدیریت دانش باید مسائل، سازه‌های مفهومی و احکام و گزاره‌های راه‌حل آن نظریه را شناخت و به مبانی نزدیک مراجعه کرد؛
۲. شناخت مبانی نزدیک یک نظریه در مدیریت دانش: برای شناخت مبانی نزدیک باید

حوزه‌های مرتبط با مسائل و سازه‌های مفهومی نظریه و پارادایم‌های درونی مدیریت دانش را شناخت سپس به مبانی میانی مراجعه کرد. اگر فلسفه مضاف مدیریت دانش تدوین شده بود، برای این منظور امکان مراجعه به آن وجود داشت؛

۳. شناخت مبانی میانی یک نظریه در مدیریت دانش: برای شناخت مبانی میانی باید براساس پارادایم درونی یا خردی که نظریه براساس آن شکل گرفته، پارادایم کلان مربوطه و یا علوم و نظریه‌های مرتبط با نظریه یا حوزه‌های وابسته به آن را مشخص کرد و سپس به مبانی دور مراجعه کرد؛

۴. شناخت مبانی دور یک نظریه در مدیریت دانش: استفاده از مبانی پارادایم کلانی که نظریه مدیریت دانش در آن قرار می‌گیرد، بهترین مسیر برای درک مبانی نظری دور یا مبانی فلسفی مدیریت دانش است. شناخت مبانی نظری نیز بهتر است از پایین به بالا انجام شود. یعنی برای شناخت مبانی هستی‌شناختی ابتدا باید مبانی معرفت‌شناسی را شناخت و شناخت مبانی معرفت‌شناسی با استفاده از مبانی روش‌شناختی ممکن است.

این مدل کاربردهایی از جمله کاربرد در زمینه تغییر مبانی نظری رشته مدیریت دانش و رسیدن به نظریه‌های جدید مدیریت دانش دارد. از این مدل می‌توان برای جایگزینی مبانی نظری موجود در تئوری‌های مدیریت دانش با مبانی دینی استفاده کرد و نظریه‌های جدیدی که مبنای دینی دارند، تأسیس کرد.

در نهایت و در صورتی که کلیه مبانی نظریه‌های یک رشته موجود در علم مدرن و تمدن غرب، با مبانی دینی جایگزین شود می‌توان به یک رشته جدید دینی رسید. البته این کار در صورتی سودمند است که مسائل آن رشته متناسب با مسائل موجود در تمدن دینی باشد تا بتواند نیازی از نیازهای جامعه دینی را برآورده سازد و مشکلات فراوان موجود در جامعه مسلمانان را حل کند.

منابع

۱. پارسانیا، حمید (۱۳۹۲)، «نظریه و فرهنگ (روش‌شناسی بنیادین)»، مقاله منتشر نشده.
۲. _____ (۱۳۸۵)، هستی و هبوط، قم: دفتر نشر معارف.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، معرفت‌شناسی در قرآن، (حمید پارسانیا، تدوین) قم: مرکز نشر اسراء.
۴. خسروپناه، عبدالله (۱۳۹۰ الف)، فلسفه فلسفه اسلامی، فلسفه‌های مضاف جلد اول (ص ۶۱-۸۸)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. _____ (۱۳۹۰ ب)، فلسفه معرفت، فلسفه مضاف جلد اول (ص ۳۱۱-۳۶۵)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. داوری، محمد؛ حسین اژدری زاده و مجید کافی (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی معرفت: جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری (مقدمه دکتر محمد توکل)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۷. رشاد، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، «فلسفه مضاف»، مجله قیاسات، ش ۳۹.
۸. _____ (۱۳۸۷)، «معیار علم دینی، ذهن» فصلنامه تخصصی معرفت‌شناسی و حوزه‌های مرتبط، ش ۳۳، ص ۵-۱۲.
۹. زیباکلام، سعید (۱۳۸۴)، معرفت‌شناسی اجتماعی: طرح و نقد مکتب ادینبورا، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۰. موسی‌خانی، محمد؛ امیر مانیان؛ بابک اخگر؛ مرتضی جوادی آملی و حسنعلی نعمتی شمس‌آباد (۱۳۹۳)، «مدیریت دانش دین‌بینان: طرح مسئله مدیریت دانش در تمدن دینی»، اسلام و مدیریت، ش ۳، ص ۱-۴۲.
۱۱. میرمعزی، سعید (۱۳۸۸)، فلسفه علم اقتصاد اسلامی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. نعمتی شمس‌آباد، حسنعلی (۱۳۹۳)، تبیین مبانی نظری مدیریت دانش: برگرفته از قرآن حکیم و مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت، گروه مدیریت فناوری اطلاعات.

۱۳. نعمتی شمس‌آباد، حسنعلی؛ محمد موسی‌خانی و امیر مانیان (۱۳۹۳ الف)، از تئوری دانش تا مدیریت دانش، ارائه مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی، دوازدهمین کنفرانس بین‌المللی مدیریت (ص ۱-۱۹)، تهران: دانشگاه شریف.
۱۴. _____ (۱۳۹۳ ب)، «از تئوری دانش (معرفت‌شناسی) تا مدیریت دانش: ارائه مدل مفهومی تأثیرپذیری مدیریت دانش از معرفت‌شناسی»، فصلنامه علوم مدیریت ایران، ش ۳۵، ص ۲۵-۵۵.
15. Aarons, J. (2004), From Philosophy to Knowledge Management and Back Again. *Federal Knowledge Working Group (KMWG), wiki . NASA*. Retrieved 2012, from <http://wiki.nasa.gov/cm/>: [http://wiki.nasa.gov/cm/Federal Knowledge Working Group \(KMWG\).wiki/1001867main_Aarins J 2004.pdf](http://wiki.nasa.gov/cm/Federal Knowledge Working Group (KMWG).wiki/1001867main_Aarins J 2004.pdf)
16. Adriaans, P., & Benthem, J. V. (2008), *Philosophy of Information*, USA: Elsevier B.V.
17. Basden, A. (2008), *Philosophical Frameworks for Understanding Information Systems*. New York: IGI Publishing.
18. Baskerville, R., & Dulipovici, A. (2006), The theoretical foundations of knowledge management. *Knowledge Management Research & Practice*, 4, pp. 83-105.
19. Burrell, G., & Morgan, G. (1979), *Sociological Paradigms and Organizational Analysis*, London: Heinemann.
20. Deetz, S. (1996). Describing Differences in Approaches to Organization Science: Rethinking Burrell and Morgan and Their Legacy. *Organization Science*, 7 (2), pp. 191-207.
21. Earl, M. (2001), Knowledge Management Strategies: Toward a Taxonomy, *Journal of Management Information Systems*, pp. 215-233.
22. Floridi, L. (2004), *The Blackwell Guide to the Philosophy of Computing and Information*, USA: Blackwell Publishing Ltd.
23. Gottschalk, P. (2005), *Strategic knowledge management technology*. Hershey: Idea Group Publishing.
24. Hazlett, S. A., McAdam, R., & Gallagher, S. (2005), Theory Building in Knowledge Management: In Search of Paradigms, *Journal of Management Inquiry*, 14 (1), pp.31-41.
25. Hislop, D. (2009), *Knowledge Management in Organizations: A Critical Introduction*, OUP Oxford: Oxford University Press.

26. Hooker, C. (2011), *Philosophy of Complex Systems*, USA: Elsevier B.V.
27. Iivari, J. (2000), Reflections on the Role of Knowledge Management in information Economy, In I. B. Linger (Ed.), *Australian Conference for Knowledge Management and Intelligent Decision Support*. Melbourne, Australia: Knowledge Management for Information Communities.
28. Jennex, M. E. (2008), *Current issues in knowledge management*, IGI Global.
29. Jones, C., & Bos, R. t. (2007), *Philosophy and Organization*. USA and Canada: Routledge.
30. Kakabadse, N. K., Andrew, K., & Alexander, K. (2003), Reviewing the knowledge management literature: towards a taxonomy. *Journal of Knowledge Management*, 7 (4), pp. 75–91.
31. Meijers, A. (2009), *Philosophy of Technology and Engineering Sciences*. USA: Elsevier B.V.
32. Mingers, J., & Willcocks, L. (2004), *Social Theory and Philosophy for Information Systems*. NJ, USA: John Wiley & Sons Ltd.
33. Muhamadul Bakir, H. Y. (2011), Islamic Conceptualisation of Knowledge Management, *American Journal of Economics and Business Administration*, 3 (2), pp 363–369.
34. Nonaka, I., & Takeuchi, H. (1995), *The Knowledge-creating Company: How Japanese Companies Create the Dynamics of Innovation*. OUP USA: Oxford University Press.
35. Ropohl, G. (1999), Philosophy of Socio-Technical Systems. *PHIL & TECH*, 4 (3), pp. 59–71.
36. Schultze, U., & Leidner, D. E. (2002), Studying knowledge management in information systems research: discourses and theoretical assumptions. *MIS Quarterly*, 26 (3), pp. 213–242.
37. Schultze, U., & Stabell, C. (2004), Knowing What You Don't Know? Discourses and Contradictions in Knowledge Management Research. *Journal of Management*.
38. Schwartz, D. G. (2006), *Encyclopedia of Knowledge Management*. London: Idea Group Reference.
39. Stankosky, M. (2005), *Creating the Discipline of Knowledge Management: The Latest in University Research*, (M. Stankosky, Ed.) Elsevier Inc.

40. Sveiby, K. E. (1994). *Towards a Knowledge Perspective on Organisation*. Doctoral Dissertation: Department of Business Administration University of Stockholm.
41. The theoretical foundations of knowledge management 2006 *Knowledge Management Research & Practice* 105_483
42. Theory Building in Knowledge Management: In Search of Paradigms 2005 *Journal of Management Inquiry* 14 (1), 31_41
43. Tordoir, P. P. (1995). *The Professional Knowledge Economy: The Management and Integration of Professional Services in Business Organizations*. Kluwer Academic.
44. Van Gigh, J., & Pipino, L. L. (1986), In search of paradigm for information systems. *Future Computer Systems*, 1 (1), 71_97.
45. Wallace, D. P. (2007), *Knowledge Management: Historical and Cross-Disciplinary Themes*. Westport: Libraries Unlimited Knowledge Management Series III.

